هو العلیم

مودّت و ولاء محیی‌الدّین نسبت به أهل‌بیت علیهم‌السّلام در «فتوحات»

برگرفته از کتاب «روح مجرد»

حضرت علامه آیت‌اللَه حاج سید محمدحسین

حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

مکتب وحی

ما در اینجا به جهت دفاع از محیی الدّین در کثرت مودّت و ولاء به اهل بیت‌ؑ فقط مختصری از باب بیست و نهم «فتوحات» که از طبع دار الکتب العربیة ـ مصرـ در ج ۱ـ ص ۱۹۵ تا ص ۱۹۹ ذکر کرده است حکایت می‌نمائیم تا عشق و وَلَهِ او به أهل بیت معلوم گردد که تا چه حدّ رسیده است؟ و این مطلب به گونه‌ای است که ملاّ محسن فیض کاشانی که درکتاب «بشارة الشّیعة» طبع سنگی ص ۱۵۲ در مقام ردّ وتخطئه ابن عربی برآمده است وسخت به او حمله می‌کندـ می‌گوید: و در این باب أیضاً در تفسیر آیه تطهیر اهل بیت مطالبی را ذکر کرده است که حکایت آن جائز نمی‌باشد بلکه لازم است انسان از آن بگذرد و آن را نادیده گیرد. لا یجوزُ أنْ یحکی؛ بَلْ یجِب إن یطوَی و لا یروَی. و امّا خلاصه و اجمال مطلب محیی الدّین؛ این است که در معرفت سرّ سلمان که پیامبر وی را به اهل بیت ملحق نمودند می‌گوید:

«بدان أیدک اللَه! که برای ما از جعفر بن محمّد از پدرش محمّد بن علی از پدرش علی ابن الحسین

از پدرش حسین بن علی بن أبیطالب از رسول خدا صلّی اللَه علیه وآله و سلّم روایت شده است که فرمود: **مَوْلَی الْقَوْمِ مِنْهُمْ**. و ترمذی از رسول خداصلّی اللَه علیه و آله و سلّم تخریج کرده است که فرمود: **أَهْلُ الْقُرْءَانِ هُـمْ أَهْلُ اللَه وَ خاصَّتُهُ**.»

تا می‌رسد به اینجا می‌گوید:

«و چون رسول خدا صلّی اللَه علیه وآله و سلّم بنده محض و خالص خدا بوده است ، خدا او را و اهل بیت او را تطهیر کرده و از هر گونه رجس و پلیدی پاک گردانیده است. رجس عبارت است از هر چیزی که موجب عیب و زشتی آنها گردد. فرّاء گفته است: در نزد عرب رجس را به چیز قَذِز گویند؛ خدای تعالی گوید: ﴿إِنَّما یرِیدُ اللَه لِیذْهِبَ عَنکمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکمْ تَطْهِیرًا﴾. بنابراین بدیشان چیزی نسبت داده نمی‌شود مگر مطهَّر. زیرا مضاف و منسوب به آنان حتماً باید کسی بوده باشد که با آنها شباهت داشته باشد. و آنها کسی را به خود منسوب نمی‌سازند مگر آن که برای او ، حکم طهارت و تقدیس آمده باشد. و این است شهادت رسول اکرم

درباره سلمان فارسی به طهارت و حفظ إلهی و عصمت؛ چون درباره او فرمود: **سَلْمانُ مِنّا أَهْلَ الْبَيتِ**.«سلمان از زمره ما خاندان است.» و خداوند بر تطهیر و از میان برداشته شدن پلیدی و رجس این خاندان گواهی داده است؛ و در جائی که منسوب بدانها نمی‌شود مگر شخص مُطهَّر و مقدّس یعنی کسی که به مجرّد نسبت و اضافه ، عنایت خداوندی شامل حال او شده باشد ، با وجود این ، گمان تو چه خواهد بود درباره خود أهل بیت در نفوس خودشان و ذات خودشان؟! بناءً علیهذا ایشان مُطهَّر می‌باشند ، بلکه عین طهارت هستند. بنابراین ، این آیه دلالت دارد بر آن که خداوند أهل بیت را با رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شریک گردانیده است در مُفاد این کلامش: ﴿لِيغْفِرَك لَك الله مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِك وَ مَا تَأَخَّرَ﴾.«برای آن که خداوند برای تو از گناهان پیشین و پسین تو درگذرد!» و کدام قذارت و چرک و کثافت از گناهان پلیدتر است و آلودگی آن ناهنجارتر و زشت تر است؟ بر این اصل ، خداوند سبحانه پیامبرش را مورد غفران قرار داده است.» ـ تا آن که می‌گوید:

«جمیع شرفاء از اولاد فاطمه و کسی که از اهل بیت است مثل سلمان فارسی تا روز قیامت در غفرانِ وارد در این آیه داخل می‌باشند. پس ایشانند پاکیزه‌شدگان و مُطهَّرون ،به جهت اختصاصی که از جانب خدا آمده است و عنایتی که به ایشان از ناحیه شرافت محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و عنایت خدا به محمّد بوده است. و حکم این شرف برای أهل بیت ظاهر نمی‌شود مگر در روز قیامت و دار آخرت؛ زیرا که ایشان با حال مغفرت و آمرزش محشور می‌گردند. و امّا در دنیا ، کسی که از آنها گناهی کند که حدّ بر او جاری شود ، مانند شخص توبه کار است؛ در صورتی که جریان امر او به حاکم برسد و زنا کرده باشد و یا دزدی نموده باشد و یا شرب خمر نموده باشد که حدّ بر وی اقامه گردیده باشد ، مغفوراً لهم محشور می‌گردند؛ مانند مَاعِز و أمثال او. و جائز نیست کسی او را مذمّت کند. و سزاوار است برای هر مسلمان با ایمانی که به خدا و رسول خدا و به آنچه خدا فرستاده است معتقد می‌باشد، تصدیق کند قول خدای متعال را در

گفتارش: ﴿لِيذْهِبَ عَنكمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَ يطَهِّرَكمْ تَطْهِيرًا﴾. و باور داشته باشد که: خداوند جمیع آنچه را که از أهل بیت صادر شده است آمرزیده است. بناءً علیهذا سزاوار نیست برای هیچ فردی از افراد مسلمان، آنان رامذمّت نماید و نه آن که آلوده و معیوب سازد آبروی کسانی را که خداوند شهادت بر طهارتشان داده است و هرگونه رجس و عیبی را از آنان زدوده است؛ نه بواسطه عملی که مرتکب شده‌اند و نه بواسطه خیری که پیش فرستاده‌اند. بلکه عنایت خداوندی بر ایشان سبقت گرفته است؛ ﴿و ذَلِك فَضْلُ اللهِ يؤْتِيهِ مَن يشَآءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

و در صورتی که صحیح است خبری که درباره سلمان فارسی وارد شده است، بنابراین وی دارای این درجه می‌باشد. و علیهذا اگر از سلمان عملی صورت پذیرد که ظاهر شرع آن راناپسند می‌شمارد و به عامل آن مذمّت را روا می‌دارد، چون او منسوب می‌گردد به أهل بیتی که از آنان رجس و عیب زدوده شده است، بر این أساس بر اهل بیت بقدر آن رجسی که در سلمان بوده است نسبت داده می‌شود؛ در صورتی که بالفرض أهل البیت با نصّ صریح، مطهّر

و بدون رجس هستند و سلمان هم بدون شک از ایشان است. و بر این اصل است که من امید دارم این عنایت الهیه به أعقاب و ذرّیه عَلی و سَلمان برسد همچنان که به اعقاب و اولاد حسن و حسین و موالیان أهل بیت رسیده است. چرا که ای شخص ولی، رحمت خداوندی گسترش دارد؛ و با وجود آن که منزله و مقام مخلوقی در نزد خداوند بدینگونه باشد که منسوبان به ایشان را بواسطه ایشان شرافت بخشد در حالی که می‌دانیم شرافت خود آنها از ناحیه نفوسشان نیست، بلکه فقط و فقط خداوند است که آنان را برگزیده است و حلّه شرف در برشان نموده است، پس ای ولی، حکم تو چگونه خواهد بود راجع به آن کسانی که با خودِ واجدِ حمد و مجد و شرف و با ذات او منسوب هستند. پس خداوند است صاحب مَجد سبحانه و تعالی، و منسوبین به او بندگان او می‌باشند؛ آنان که صبغه عبودیت گرفته‌اند، آنان که برای أحدی از مخلوقات در روز قیامت برای آنان سلطه و اقتداری نیست. خدا به ابلیس می‌گوید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيسَ لَك عَلَيهِمْ سُلْطَانٌ﴾، و عباد را نسبت

به خودش می‌دهد و «عبادی» می‌گوید. و ما در قرآن مجید نمی‌یابیم عبادی را که خداوند به خود نسبت داده باشد مگر سعیدان بالخصوص. و در غیر این مورد به «عباد» بدون نسبت وارد است. بنابراین پندار تو درباره معصومین محفوظین از آنها چه خواهد بود؟! آنان که به حدود سید و مولای خود قیام دارند و در مراسم او وقوف دارند. حتمًا شرف ایشان أعلا و أتمّ خواهد بود وایشانند أقطاب بندگان او در این مقام. و از این اقطاب شرف مقام اهل بیت را سلمان فارسی ارث برده است. سلـمان فارسی أعلم مردم بود به حقوق خـدا بر بنـدگانش، و برحقوقی که مردم بر خود و بر مخلوقات داشتند، و قوی‌ترین مردم بود بر أداء آن حقوق؛ و درباره اوست که پیامبر فرمود: **لَوْ كانَ الإيـمانُ بِالثُّرَيا لَنالَهُ رِجالٌ مِنْ فارِسٍ**.«اگر ایمان در ستاره ثریابود هر آینه مردانی از فارس بدان دست می‌یافتند.» و اشاره فرمود به سلمان فارسی.» ـ تامی‌رسد به اینجا که می‌گوید:

و پس از آن که منزله و مقام أهل بیت در نزد خدا برای تو روشن شد، و اینکه بر هیچ مسلمانی روا نیست که در برابر افعالشان آنان را مورد مذمّت قرار

دهد چون خداوند آنها را تطهیر کرده است، بنابراین کسی که ایشان را مذمّت کند باید بداند: مذمّت او به خود او بازگشت می‌کند، و اگرچه آنها به او ستمی نموده باشند؛ زیرا که آن ظلم در پندار او ظلم می‌باشد نه در حقیقت و واقع امر؛ و اگرچه ظاهر شریعت حکم به ادای آن کرده باشد. بلکه حکم ظلم ایشان نسبت به او شبیه تقدیرات خداوندی در مال و جان به سوختن و غرق شدن است، و نظیر آن مهلکه‌هائی که انسان بدانها رضایت ندارد. اگر آتش بگیرد و یا بمیرد یکی از محبوبان انسان و یا مصیبتی در نفس خود انسان پدیدار شود که با قصد و نیت و خواسته انسان موافقت ندارد، بر او جایز نیست که قضا و قدر خدا را مذمّت کند؛ بلکه باید خود را در مرتبه تسلیم و رضا درآورد و یا لا أقلّ در مرتبه صبر تنازل دهد؛ و اگر از اینمرتبه بالاتر رود، به شکر دست زند؛ برای آن که اینها همه نعمتهائی بوده است که از جانب خدا رسیده است. و اگر این مرحله را نپیماید ابداً در آن خیری نیست و در پی آمد آن غیر ازملالت و سخط و غضب و عدم رضا و سوء ادب با خدا چیزی در

میان وجود ندارد. همینطور شخص مسلمان در جمیع اموری که از اهل بیت بر او وارد می‌شود از برخورد در مال و جان و عِرض و اهل و اقرباء و خویشاوندان، باید در برابر جمیع آنها با صبر و رضا و تسلیم مقابله نماید و ابداً و اصلاً بدیشان مذمّتی را نپسندد و روا ندارد؛ و اگرچه أحکام مقرّره شرعیه باید بر آنان اجرا گردد.» ـ تا آن که می‌گوید:

«محبّ صادق گفت: هرچه محبوب بجا آورد محبوب است و به نام محبّت تمام می‌شود، پس تا چه رسد به حال مودّت؛ و از جمل بشارات، ورود اسم وَدود است برای خدای تعالی. و معنی ثبوت محبّت، حصول اثر آن می‌باشد در آخرت و در آتش برای هر گروهی نسبت به آنچه را که حکمت خدا بدانها اقتضا نماید. دیگری در این باره گفته است:

اُحِبُّ لِحُبِّها السّودانَ حتَّی *** اُحِبُّ

لِحُبِّها سودَ الکلابِ

«من بجهت عشق با معشوقه سیاه چهره‌ام تمام سیاهان را دوست دارم، تا بجائی که به جهت محبّت به او به سگ‌های سیاه فام محبّت دارم.»

و خود ما راجع به این مطلب سروده‌ایم:

أُحِبُّ لِحُبِّكَ الْحُبْشانَ طُرًّا *** و أعْشِقُ

لِاسْمِكَ البَدْرَ المُنيرا

«من بجهت محبّت با تو تمام سیاهان حبشی را دوست می‌دارم، و به جهت همنام بودن با تو بَدْرِ درخشان را دوست می‌دارم!» ـ تا آن که می‌گوید:

«و اگر من تو را بر ضدّ این حالت با أهل بیت بنگرم آن أهل بیتی که تو محتاج ایشان هستی و محتاج رسول خدا می‌باشی که خداوند تو را بوسیله او هدایت کرده است، پس چگونه من به مودّت و محبّت تو به خودم وثوق داشته باشم آن مودّتی که تو مدّعی آن هستی که درباره من شدید المحبّه می‌باشی و مراعات حقوق مرا به طور أکمل می‌نمائی و ازمن جانبداری می‌کنی؛ در حالی که تو با اهل پیامبرت بدانگونه هستی و بدانها ضررها و مصائبی را وارد می‌سازی؟! و سوگند بخدا آن نمی‌باشد مگر از ضعف ایمانت، و از مکری که خدا به تو نموده است، و از استدراجت بطوری که آن را در نیابی و نفهمی! و صورت مکر خداوندی به تو این می‌باشد که تو می‌گوئی و بدان اعتقاد داری که تو از دین خدا

و شریعت خدا دفاع می‌کنی و درباره طلب حقّت می‌گوئی: من طلب نمی‌کنم مگر آنچه را که خداوند طلب آن را برای من مباح کرده است. امّا در صورت این طلب مشروع، مندرج می‌باشد مذمّت و بغض و سخط و غضب و برتر داشتن و مقدّم داشتن خودت را بر اهل البیت بدون آن که خودت مشعر به این حقیقت بوده باشی! و داروی شفابخش برای این مرض مهلک آن است که: برای خودت در برابر آنان حقّی را نبینی! و از حقّ خودت تنازل کنی تا آن که در طلب آن حقّ، آنچه برای تو برشمردم مندرج نگردد.

و تو حاکم مسلمین نخواهی بود مگر زمانی که متعین گردد بر تو إقامه حدّی و یا انصاف مظلومی و یا ردّ حقّی را به اهل آن! بنابراین اگر به ناچار و لامحاله حاکم می‌باشی، پس باید کوشش و سعی خویشتن را در آن مبذول داری تا صاحب حقّ را به رفع ید از حقّش تنازل دهی در صورتی که محکومٌ علیه از اهل بیت است! و اگر با وجود این، محکومٌ له حاضر برای رفع ید از حقّش نشد در این صورت می‌توانی حکم شرع را إجرا نمائی.

ای ولی! هر آینه اگر خداوند درجات اهل بیت را در آخرت برای تو مکشوف گرداند، تمنّا می‌کنی که ایکاش من هم غلامی از بردگان آنان بودم. خداوند به ما راه رشد و صلاحمان را الهام فرماید! پس بنگر که تا چه حدّ منزله سلمان از جمیع صحابه أشرف می‌باشد!» ـ تا اینکه می‌گوید:

«و از جمله أسرار أقطاب آن می‌باشد که: خداوند به آنها علم مکر را آموخته است، آن مکری را که خداوند درباره بندگانش در بغض و عداوت اهل بیت إعمال می‌کند، با وجود ادعـای آن بندگان محبّت و مودت خود را درباره رسول خـدا صلی الله عـلیه و آله و سلّم با فرض آن که رسول خدا از امّت خود سؤال مودت درباره ذوی القربای خود را نموده است و خود آن حضرت هم از جمله أهل البیت می‌باشد. و علیهذا اکثریت از مردم آنچه را که رسول خدا به امر خدا درباره ذوی القربی و اهل بیت از آنها خواسته است بجای نمی‌آورند، و دراین امر عصیان خدا و رسول خدا را می‌کنند. و از أقربای رسول خدا به کسی محبّت ندارند مگر به آن کسانی که از وی

محبّت و احسان دیده باشند. بنابراین، ایشان به أغراض و مقاصد خود محبّت دارند و به نفوس خود عشق می‌ورزند نه به ذوی القربی و أهل بیت. (و این از زمره مکرهائیست که مردم بدان دچار می‌باشند.)»

باری، عقیده ما آن می‌باشد که: منظور از اهل بیت، خصوص چهارده معصوم علیه‌السّلام بوده و آیه تطهیر درباره ایشان نازل گردیده است؛ و بنابراین، این تفصیلات وارده در کلام محیی الدّین مورد ندارد. امّا از آنجا که وی أهل البیت را راجع به جمیع اولاد و نسل حسنین و امیرالمؤمنین علیهم‌السّلام تا روز قیامت می‌داند، ناچار چنین بحث مشروحی را نموده است. و اینك شما بنگرید: آیا سزاوار است به چنین کسی که مدّعی است تا روز قیامت لازم است جمیع افراد امّت حقوق سادات را تا این درجه مراعات نمایندو از حقوق خود نسبت بدیشان کلاًّ و طُرّاً درگذرند و افتخارشان آن باشد که خود را غلام ومملوك سادات بدانند، نسبت ناصبی بودن و عداوت با أهل البیت را داد؟! سُبْحَانَك هَذَا بُهْتَانٌ عَظِیمٌ.